

می کردند به شکل اغراق شده‌ای از خودشان حفاظت می کردند که این مسئله یا به یک خشم شدید منتهی می شد یا به یک سکوت و سکون که خب این سکوت و سکون به درد این فضای تئاتری نمی خورد. حالات و حرکات دست و مدل حرف زدن نمونه‌هایی که من می دیدم بدین گونه بود که وانمود کنند حواسشان به خودشان هست. یعنی این کاراکترها به خاطر آسیب زیادی که دیده‌اند به صورت ناخودآگاه در یک قالب حفاظتی فرو می روند. به همین علت برای تن صدای کاراکتر تمرکز روی این بود که چیزی باشد که توی ذوق نزنند و حالت نمایشی نداشته باشند در عین حال یک صدای نرمال و عادی هم نباشد که انتقال دهنده معنا و مفهوم یا سرگذشت این فرد نیست. یعنی مخاطب با دیدن این کاراکتر و شنیدن صدایش باید این سوال در ذهنش ایجاد می شد که چرا این کاراکتر این خشم درونی را دارد و آنقدر با همه سر ناسازگاری و جنگ دارد. فرم بدنی ام نیز حقیقتاً از همین جا آمد یعنی ناخودآگاه کسی که چنین زیستی دارد کمی حالت قلدر مآبی می گیرد اما همچنان هم یک ترسی همیشه در عقب‌گردهایش دارد و من سعی کردم این راه هم در نقش لحاظ کنم.

### ارتباط فائزه با دو کاراکتر مراد و بهمن بسیار پر کشمکش است از چالش این صحنه‌ها بگوئید.

خب کاراکتر بهمن خط داستانی خود را دارد و دیالوگ گویی‌های من بیشتر با بهمن است تا مراد و چالشی که برای من به وجود می آمد این بود که چه چیزی را می توانم پیدا کنم که ارتباط بین کاراکتر فائزه و مراد هم شکل بگیرد و صرفاً این نباشد که فائزه، مراد را به چشم وسیله‌ای ببیند و بخواهد از او برای رسیدن به هدفش استفاده کند. همین علت با احمد افشاری خیلی صحبت کردیم و سعی کردیم بازی‌هایی را طراحی کنیم تا در بعد دیگر ارتباط این دو کاراکتر در فائزه حس همدلی و انسانی نسبت به مراد ایجاد شود.

#### احمد افشاری بازیگر:

#### دوست داشتم سفری به جنوب داشته باشم

### تسلط شما روی لهجه در این نمایش توجه زیادی را جلب می کند رسیدن به این لهجه چگونه بود؟

حقیقت این است که همه اینها بر اساس شنیدن، تمرین و تکرار اتفاق می افتد. من دوستی دارم که بچه ماهشهر است و این بوم را بسیار خوب می شناسد. در جنوب لهجه‌های متفاوتی وجود دارد که ممکن است ما متوجه این تفاوت نشویم اما کسانی که در همان بوم زندگی می کنند خیلی راحت متوجه این تفاوت‌ها هستند. گمانم سال ۹۳ بود که با این دوستم نمایشی کار کردیم و در آن نمایش ایشان نقش یک جنوبی را خیلی درست و اصیل بازی می کرد. از آنجایی که بازیگر هر آنچه را که می بیند در آرشو ذهنی اش ذخیره می کند تا بعد جایی و در روزی از آن استفاده کند و زمانی که این نمایش به من پیشنهاد شد جزئیاتی از بازی دوستم ابودر و تصاویری از نقش آفرینی اش هنوز در ذهن من بود. بعد با او تماس گرفتم، راجع به لهجه صحبت کردیم و خواستم تا در این زمینه به من کمک کنند. بعد هم تکرار و تمرین مدام بود تا رسید به آنچه امروز روی صحنه می بینید. البته اگر شرایطش ایجاد می شد خیلی دوست داشتم که بروم حتی مدتی جنوب بمانم چرا که دوست داشتم در نقش عمیق تر شوم. اما تلاش کردم با امکاناتی که هست و آنچه که می شود یک خروجی خوب داشته باشم که به نظر می آید تا اینجا کار برای مخاطب قابل قبول بوده است.

### علاوه بر چالش حفظ راکورد حسی بغاظر رفت و برگشت‌های نور بین دو رویداد موازی آیا مدل نشستن شما که دقیق طولانی به شکل چمباتمه است هم چالش برانگیز بود؟

حقیقتاً این بخش برایم چندان چالش برانگیز نبود از این جهت که من پیوسته تمرینات بدنی دارم و به عنوان یک بازیگر پیوسته ورزش می کنم و سعی می کنم چه در حوزه بدن و چه در حوزه بیان خودم را همیشه آماده نگه دارم. اون نوع نشستن بیشتر از اینکه چالش برانگیز باشد برایم لذت بخش است چون حس می کنم در آن لحظه تبدیل به آن کاراکتر می شونم و با این فیزیک بدنی به او نزدیک تر می شوم. از طرفی هم دلم می خواهد به نقشی که بازی می کنم جواب مختلفی را چه به لحاظ بدنی و چه به لحاظ ایده‌های مختلف یا از لحاظ لحن یا صدا بیافزایم و سعی می کنم که کاراکتر را هم از نظر درونی بسازم و هم تا جایی که از من و ابزارهایی که در دست دارم برمی آید بیرون کاراکتر را نیز به شیوه‌های مختلف تزئین کنم. در اجرایی که از دوستم ابودر دیده بودم یادم هست که این مدلی می نشست و من هم کمی فرمش را تغییر دادم. در واقع من ایده را از اجرای او گرفتم و تلاش کردم تا خودم نیز به این ایده شاخ و برگ جدید بیافزایم.



به نمایش بگذارد. اما بیشترین چالشی که من مقدار زیادی از انرژی را صرف آن می کنم این است که بتوانم روندی که این کاراکتر طی می کند تا به آن کلافگی و جنون برسد، فریاد برزند و در نهایت هم داستان زندگی اش را بگوید به درستی پیش ببرم. این مسئله مستلزم آن است که از ابتدای اجرا بتوانی حضورت را در قالب کاراکتر حفظ کنی تا بتوانی روند را درست جلو ببری و این شاید برایم من سخت‌ترین کار روی صحنه باشد.

#### شقایق سرسختی بازیگر:

#### کاراکتر فائزه در فضای رئال نیست

### کاراکتر فائزه از همان ابتدای ورودش به داستان بسیار سوال برانگیز و مرموز است. برای کاراکتر پردازی این نقش و فرم بدنی آن به چه مولفه‌ها و ویژگی‌هایی دقت کردید؟

طبق صحبت اولیه‌ای که با آقای آنگون داشتم تاکید بر این نکته بود که این کاراکتر علاوه بر آن ظاهر عرفی که همه با آن آشنایی دارند، عمق هم داشته باشد. به همین علت سعی کردم که اتفاقاً از اصلی‌ترین مؤلفه‌ها و ویژگی‌های این نوع کاراکتر استفاده کنم و در روند تمریناتی که انجام می دهیم بر وجه مختلفی که می تواند به این کاراکتر اضافه شود فوکوس کنم. از آنجا که این کاراکتر در فضای رئال نیست و قرار بر این است که مخاطب هم از ابتدا متوجه این داستان نشود پس باید کاراکتر یک رئالیته‌ای می داشت تا مخاطب در پایان کار یک بازگشتی به روند این کاراکتر داشته باشد و کدهای اجرایی را با مفهوم نهایی تطبیق دهد. به همین علت من در ابتدا از اینجا که در آن دوره تاریخی این کاراکترها چگونه بوده‌اند کار را شروع کردم. اینکه چه شکل و شمایل و ظاهری داشتند و راه رفتنشان چگونه بوده، خوب اکثر این کاراکترها به خاطر اینکه فروخته شده بودند و یا مشکل زیادی را تحمل

من در نقش یک مادر آبادانی هستم که دو پسرش را در جنگ از دست داده، ننه‌ز انقشی بسیار سنگین است که برایم بسیار هم جالب بود چون که کم پیش می آید یک بازیگر بتواند نقش کاراکتری را که از نظر سنی خیلی بزرگتر از اوست درک کند و به یک درد مشترک با کاراکتر برسد که بتواند او را ادا و ایفا کند. در بعد موسیقایی این نقش من فقط یک لالایی می خوانم که هر مادری ممکن است برای کودکش لالایی بخواند و من هم در قسمتی از کار برای فرزندان که از دست داده‌ام لالایی می خوانم. این لالایی عربی از خانم مینا دریس است که فکر می کنم در حال حاضر هم ایران نیستند و من این لالایی را از ایشان گوش دادم و به ذهنم خطور کرد که این کاراکتر هم می تواند چنین لالایی را بخواند چرا که جنوبی است و با زبان عربی هم غریب نیست.

### شاید سخت‌ترین بخش نمایش این بود که در یک بازه طولانی شما باید در سکوت به روایت‌های کاراکتر جمال گوش بدهید همینطور زمانی که در تاریکی و سکون کامل هستید تا داستان موازی سربازها روایت شود. در این لحظات حفظ راکورد حسی اهمیت پیدا می کند. از چالش این لحظات بگوئید.

بیشترین چالش کاراکترهای این چنینی که بخشی از بازی در سکوت و تاریکی می افتد این است که بازیگر بتواند آن تمپوی درونی و حال درونی کاراکتر را حفظ کند تا از تمپو نیفتد. مسلماً بخشی از آن برای من هم سخت است اما با تمرین‌های زیاد و یادآوری یک سری مسائل روی صحنه سعی می کنم تا انرژی درونی ام نیفتد. من تایم زیادی را در سکوت بازی می کنم اما در عین حال من کاراکترهای شنونده را بسیار دوست دارم چرا که معنی و مفهوم اجرا به نظر من فقط این نیست که بازیگر دیالوگ بگوید حداقل برای من اینگونه نیست. بازیگر می تواند دیالوگ نداشته باشد اما بازی درخشانی را روی صحنه